



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پروپوکار

مخاطبان از دیدگاه

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)

با حضور دکتر مهدی حضرت امام دین‌مهر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یاد و یادگار، خاطراتی از دیدار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) با همسر مکرمه ی حضرت امام (قدس سره الشریف)

نویسنده:

آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

ناشر چاپی:

انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	یاد و یادگار، خاطراتی از دیدار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) با همسر مکرمه ی حضرت امام (قدس سره الشریف)
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	مقدمه
۱۶	فهرست مطالب
۱۸	همیشه احوال پرستان هستم
۲۰	خانه ی امید
۲۲	آقای حاج آقا مصطفی
۲۴	کهنه نمی شود
۲۶	هرچه دارم از مادرتان است
۳۰	حیف امام را درست ندیدند
۳۲	به فکر تو بودم
۳۴	اینگونه باید برای امام (ره) نوشته شود
۳۸	تیر سه شعبه
۴۰	غیرت مردانه
۴۲	ساغر ز خون ماست
۴۴	شخصیت مستحکم
۴۶	عشاق به معنای حقیقی
۴۸	معاصرت با امام
۵۰	نماز خاطر جمع
۵۴	شما جوانید
۵۶	رقت قلب امام
۶۰	آن فلک ها

- ۶۲ می خواست امام را ببیند
- ۶۴ روز اول سال
- ۶۶ مسافرخانه
- ۶۸ بیست سال جوان ترید
- ۷۲ سلوک عملی
- ۷۴ نوافل
- ۷۶ حفظ قرآن
- ۷۸ منبر خوب
- ۸۰ از آمریکا می ترسید؟
- ۸۴ منافاتی ندارد
- ۸۶ دیدار آخر
- ۸۸ [تصاویر]
- ۹۲ درباره مرکز

یاد و یادگار، خاطراتی از دیدار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) با همسر مکرمه ی حضرت امام (قدس سره الشریف)

مشخصات کتاب

سرشناسه: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -.

عنوان و نام پدیدآور: یاد و یادگار، خاطراتی از دیدار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) با همسر مکرمه ی حضرت امام (قدس سره الشریف) / مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، 1394

مشخصات ظاهری: 88 ص.

قیمت: 60000 ریال شابک: 978-964-2951-86-4

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- خاطرات

شناسه افزوده: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی. انتشارات انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره: 1390 4 م / DSR 1691

رده بندی دیویی: 955/0844092

شماره کتابشناسی ملی: 3799498

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

یاد و یادگار

خاطراتی از دیدارهای

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدّ ظلّه العالی)

با همسر مکرمه ی حضرت امام (قدّس سرّه الشریف)

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

(وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

ص: 4

آنچه در این کتاب مختصر و کم حجم جمع آوری و به علاقمندان رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی قدس سره الشریف، تقدیم می شود نمونه هایی است از بیانات و گفتگوهای حضرت آیت الله العظمی خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی مد ظله العالی در دیدار با همسر مکرمه ی حضرت امام ره که مؤسسه ی فرهنگی پژوهشی انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری همایش بزرگداشت مرحومه بانو ثقی تهران، همسر مکرمه ی حضرت امام رحمت الله علیهما، به علاقمندان اسلام ناب محمدی و پیروان راه امام راحل ره تقدیم می کند.

پس از ارتحال جانشوز حضرت امام ره در خرداد 1368، مقام معظم رهبری دام ظلّه هر ساله برای احوالپرسی، عبادت و زیارت همسرگرامی امام عظیم الشان قدس سره الشریف دیدار یا دیدارهایی با ایشان داشته اند. همه ی دیدارها بجز دیدار آخر در بهمن 1387 که در بیمارستان و برای عیادت از ایشان صورت گرفت در بیت حضرت امام ره در جماران و تا سال 1373 و فقدان جانشوز حجت الاسلام و المسلمین حاج سیداحمد خمینی رحمت الله علیه با حضور ایشان صورت پذیرفته است.

آنچه در این دیدارها بیان شده نمایانگر حقایق نورانی از شخصیت الهی امام عزیز رضوان الله علیه و حاکی از اعتقاد و ارادت ویژه ی رهبر معظم انقلاب دام ظلّه به امام بزرگوار قدس سره و علل این باور و عشق و نیز حاوی نکته ها و درس های فراوان برای پیروان راه آن امام راحل قدس سره است. معظم له در اولین روزهای پس از ارتحال امام ره فرمودند:

امروز بزرگترین وظیفه ی ما ملت ایران که میدان قدیم و اولین یاران امام خمینی ره بودیم، این است که درس های آن امام بزرگوار را مرور کنیم. شخصیت عظیم رهبرکبیرانقلاب و جوهر درخشانی که همه ی دنیا را تحت تأثیر قرار داد، در درس ها و بیانات و رهنمودهای او آشکار شده است. البته همه ی ما با شناخت کامل آن شخصیت عظیم خیلی فاصله داریم و بدون مبالغه و اغراق باید گفت که هنوز ابعاد بسیاری از شخصیت آن روح ملکوتی و انسان بزرگ و والا برای ما شناخته شده نیست. 1368/4/15

آنچه از ملاحظه و دقت در همین چند یاد و خاطره برای خواننده ی بصیر حاصل می شود نکاتی ارزشمند و راهگشا در سیر تکاملی انسان مؤمن انقلابی برای زندگی به سبک اسلامی و پیام هایی مهم برای فعالان و دغدغه مندان فکری و فرهنگی است که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می شود:

1. نگاه الهی به حوادث و وقایع و تحلیل کلی از شرایط، از ورای حوادث تلخ و شیرین روزگار به حکمت الهی نگریستن و در نتیجه شاکر دانمی بودن بر مشیت الهی. (صفحات 1، 2)

2. ارادت عمیق، قلبی و خالصانه و واقعی به حضرت امام ره و تصریح به عشق ورزیدن به آن مراد و رای تمامی شئون استادی و حتی رهبری انقلاب عظیم اسلامی، که نشانه ها و نتایج این عشق الهی در جای جای این کتاب و در انبوه بیانات معظم له در طول سال های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون آشکار است. (صفحات 3، 15، 16، 29)

3. تشخیص و تمیز ویژگی ها و خصوصیات اعتقادی و رفتاری امام راحل قدس سره و سبک زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی - فرهنگی آن حضرت و تأکید و توصیه به شناخت آن بعنوان الگویی برای همه ی نسل ها در همه ی اعصار مخصوصاً برای نسل جوان؛ خصوصیات هم چون اعتقاد راسخ به انقلاب و نظام اسلامی عبادت و تهجد شبانه، عدم هراس و ترس از دشمن، که این ویژگی ها امام را به اسوه ای برای همه ی مردم خصوصاً جوانان و اهل علم و تحقیق تبدیل می کند.

امام فقید عظیم الشان رضوان اللہ تعالیٰ علیہ کہ حقاً از همه جهت اسوہ بودند - این کلمه ی «همه جهت» را من باتوجه عرض می کنم - واقعاً از هر بعدی انسان نگاه می کند، می بیند جا دارد کہ انسان ها و طلاب علم و رواد طریق هدایت مردم، به ایشان اقتدا کنند. 1369/10/04 (صفحات 13، 23، 33-36، 39-42، 52-53، 63-64)

4. تجلی تقوا در تمامی ابعاد زندگی شخصی، سیاسی - اجتماعی، و عبادی کہ مهمترین عامل موفقیت امام راحل ره بوده است. مقام معظم رهبری درباره ی این خصوصیت حضرت امام ره میفرماید:

تقوا در زندگی امام بزرگوار ما صرفاً به معنای انجام کارهای عبادی نبود؛ تقوا در همه امور بود. تقوا یعنی مراقب درستی کار و عمل؛ بخصوص در آن جایی کہ به مسائل مهم ارتباط مییابد. درس و معاشرت و حضور در مرکز تحصیلی و حضور در میان جامعه و خانواده و محیطهای زندگی هم مظهر تقواست. در همه اینها شما به عنوان یک جوان برگزیده - کہ برای یکی از مهمترین کارهای این کشور انتخاب و پذیرفته شده اید - باید آن را در مقابل خودتان قرار دهید. تقوا یعنی مراقبت از رفتار و گفتارتان، با همان روحیه نوآوری و ابتکار و فعال بودن و نشاط جوانی. وقتی تقوا با روحیه جوانی و به کار بردن استعدادهایی کہ در شما وجود دارد، همراه شود، معجزه ها خواهد آفرید. 1378/2/29

5. تأکید بر اهمّیت خانواده توجّه به وجود نعمت همسر همراه، فداکار، صبور،

6. توجه به نعمت زندگی در دوران حیات حضرت امام ره و آثار این هم عصری و فواید آن برای بهره مندان از این فرصت بی نظیر الهی! (صفحات 31-32)

7. توصیه به اهمیت تشکیل خانواده در اولین و بهترین فرصت و شرایط براساس الگوی زندگی اسلامی. (صفحات 49، 67)

8. اهمیت حفظ، اشاعه، ترویج و انتشار ابعاد زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و خانوادگی امام راحل ره و بیان زیبایی های الهی در حیات آن امام ره که بهترین سرمشق و الگو برای همه ی انسان ها مخصوصاً مسلمانان عصر حاضر و نسل های بعدی است ان شاء الله. (صفحات 17-19، 43)

در کتاب حاضر، بیانات بدون لحاظ ترتیب تاریخی دیدارها و براساس تناسب محتوایی در کنار یکدیگر آمده است. بیانات رهبر انقلاب دام ظلّه و نیز عناوینی که عیناً از بیانات ایشان انتخاب شده به رنگ سبز و بیانات همسر مکرمه امام رحمت الله علیهما و دیگر حاضران به رنگ سیاه درج شده و در موارد محدودی که به علت کیفیت نامطلوب صوت و فیلم گوینده نامشخص است، دایره سیاه گذاشته شده است. برای زیباسازی متن توضیحات لازم در پراکنش با اندازه حروف کوچک تر در بین بیانات آورده شده است.

مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

فروردین 1394

ص: 9

فهرست مطالب

همیشه احوالپرستان هستم 12

خانه ی امید 14

آقای حاج آقا مصطفی 16

کهنه نمی شود 18

هرچه دارم از مادرتان است 20

حیف امام را درست ندیدند 24

به فکر تو بودم 26

اینگونه باید برای امام (ره) نوشته شود 28

تیر سه شعبه 32

غیرت مردانه 34

ساغر ز خون ماست 36

شخصیت مستحکم 38

عشاق به معنای حقیقی 40

معاصرت با امام 42

ص: 10

نماز خاطر جمع 44

شما جوانید 48

رقت قلب امام 50

آن قَلِّكْ ها 54

می خواست امام را ببیند 56

روز اول سال 58

مسافرخانه 60

بیست سال جوان ترید 62

سلوك عملی 66

نوافل 68

حفظ قرآن 70

منبر خوب 72

از آمریکا می ترسید؟ 74

منافاتی ندارد 78

دیدار آخر 80

تصاویر 82

پی نوشت ها 86

ص: 11

- خانم! ان شاء الله حالتان خوب است؟

همسر مکرمه ی امام (علیه السلام): خیلی لطف فرمودید. سایه تان کم نشود.

- من همیشه احوال پرستان هستم.

همسر مکرمه امام: خدا ان شاء الله سایه ی شما را از سر این ملت کم نکند.

- من میخواهم بیشتر خدمت شما برسم، اما گرفتاری ها و يك قدری هم ملاحظه ی حال شما مانع میشود.

همسر مکرمه ی امام: خیلی متشکر آقا، خیلی از شما متشکر هستیم. من خودم هم خیلی دلم میخواهد زیاد بیایم خدمت خانم، همچنین خدمت شما؛ ولی من دو سال است مریضم. خیلی ضعف و سستی اعصاب و پادرد و کمردرد و از این چیزها دارم. از خانه نمیتوانم خیلی بیرون بیایم.

- بله، از خانواده و از آقایان شنیده بودم کسالت دارید...

همسر مکرمه ی امام: حضرتعالی که با گرفتاری ها میسازید لابد؟

- الحمدلله گرفتاری مهمی نیست؛ بله، بد نیست الحمدلله. من خیلی راضیم

ص: 12



از آنچه دارد میگذرد بحمدالله.

همسر مکرمه ی امام: مسئولیت يك ملتى را آدم عهده دار باشد، سخت است.

- بله، البته این که سنگین است؛ به خصوص برای امثال بنده - آدم های كوچك - خیلی سخت است. ولی خب از گذران امور و اینها، راضیم من الحمدلله. از مجموع اوضاع ناراضی نیستم. ان شاءالله خدای متعال لطف کند، مسئولین و هر کسی دارد بتوانند ان شاءالله با جدیت دنبال کنند، کارها بهتر خواهد شد.

1378/07/01

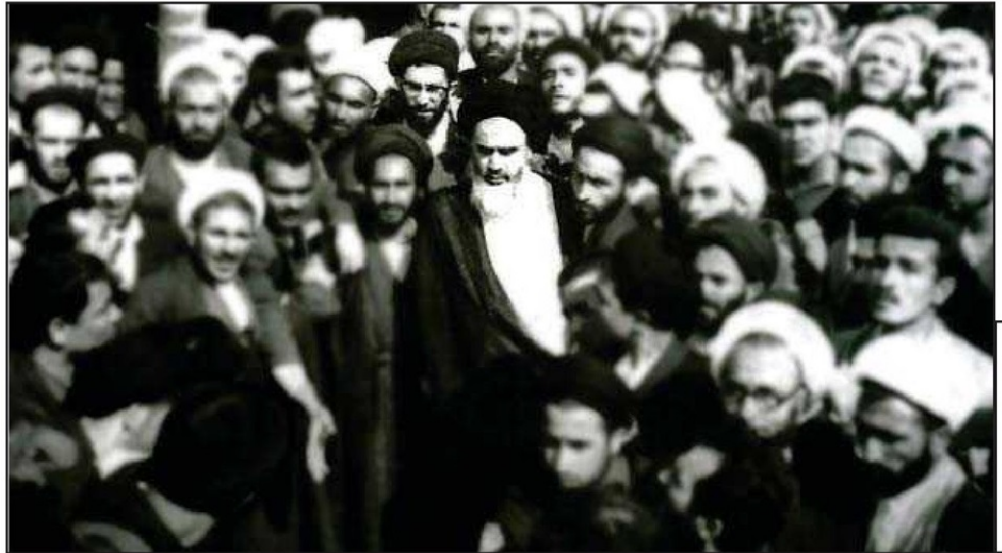
ص: 13

همسر مکرمه ی امام: هم خودم [و هم خانم ها] باعث افتخارشان است بیایند خدمت شما.

خانم لیلی بروجردی (L): ما البته هفته ای دو، سه روز را اینجا خدمت خانم هستیم و امروز هم خب مشتاق بودیم مثل بقیه ی خانم های اهل بیت و بقیه ی مردم. واقعاً ما به شما هم از باب اینکه خودمان علاقه داریم و هم از باب اینکه همیشه از حضرت امام تعریف از شما می شنیدیم، علاقه داریم. در مجموع علاقه ی وافر داشتیم که خدمتتان برسیم. شما نام پدر ما راه رهبری را همراه دارید و این هم برای ما خیلی با ارزش است. ما شما را مثل امام رهبر می دانیم.

- خداوند شما را حفظ کند. اینجا خانه ی امید ما است. من الان در ماشین با خودم فکر میکردم که سال های متمادی - در این نزدیک چهل سال - این عشق و رابطه ی قلبی بین ما و امام بود. اینکه ما توانستیم این راه را که خب آسان هم نبوده - چه در دوره ی قبل از انقلاب، چه بعد از انقلاب - چنین بی زاویه و بی مشکل حرکت بکنیم، یکی از مهمترین عواملش این علاقه ی به امام عزیز رضوان الله علیه منهای مسائل مربوط به استادی

ص: 14



ایشان و رهبری ایشان و بقیه‌ی جهاتی که ایشان داشتند، [بود]. شخص امام خمینی در دل ما جایی داشت که هرگز نظیر او را برای هیچ کس دیگر در دل خودمان نیافتیم؛ تا امروز هم نیافتیم.

خانم لیلی بروجردی: ما خوشحال هستیم که واقعاً به جای ایشان، شما هستید. چون هم بارها و بارها من خودم شنیدم، مادرم خانم مصطفوی، و خب حاج احمدآقا، که پخش هم شده همه جا، همه هم میدانند و خانم هم حتی گفتند از شایستگی شما، تدبیر و دیانت شما، آن علاقه‌ای که امام به شما داشتند؛ یعنی در خانواده‌ی ما یک چیز واضح و آشکاری بود. و این مجموعه باعث می‌شود که ما علاوه بر اینکه بنا بر امر ولایت، متولی هستیم و ما رعایت میکنیم و واقعاً علاقه داریم، توصیه‌های ایشان هم بوده و آن هم مؤگد شده.

1378/07/01

ص: 15

همسر مکرمه ی امام: [اشاره به عکس] این مصطفای من است آقا!

- بله. بله، آقای حاج آقا مصطفی (1) که ما سال ها خدمتشان بودیم در قم.

همسر مکرمه ی امام: از نزدیک شما دیدیدشان زمانی که قم بودند؟

- بله. بله، من قبل از اینکه بیایم قم، مرحوم آقای آقا مصطفی را دیده بودم؛ سال سی وهفت من آمدم قم. قبلاً من ایشان را در مشهد دیده بودم. بعد هم که آمدم قم، خب ایشان را هم در درس میدیدیم، هم بیرون درس، بعد هم با ایشان رفیق شدیم.

همسر مکرمه ی امام: عجب!

- بله دو، سه سال با ایشان نشست، گعده، انس [داشتیم]، خیلی زیاد، بله. خداوند ان شاءالله که درجانشان را عالی کند؛ خدا ان شاءالله که به شما صبر بدهد.

همسر مکرمه ی امام: خدا به ما صبر بدهد.

1378/07/01

ص: 16



۱۳۸۱/۸/۲۸

- ما حقیقتاً در آن ایام (رحلت حجت الاسلام و المسلمین سیداحمد خمینی) خودمان هم همچنان داغداریم و دوست می داریم که تسلاً بدهیم به شماها، به خانم؛ دیگر حالا نشد و آن ایام گذشت. ان شاءالله که خداوند وجود شما را باقی بدارد؛ برکات این بیت را ان شاءالله در سال های متمادی و در روزگارهای دراز ان شاءالله باقی بدارد؛ خانم را محفوظ بدارد، موفق بدارد.

... امسال مراسم (بزرگداشت حجت الاسلام و المسلمین سیداحمد خمینی) را چرا برگزار نکردید؟

آقای سیدحسن خمینی (L): حالا می آیم خدمتتان میگویم. دیگر ایام انتخابات بود...

- هیچ منافاتی با انتخابات ندارد. گفتم شاید تبدیلش کردید به همان جلسه ی شعر و مانند اینها. - يك جلسه ی شعری، چیزی بود - بله؟

آقای سیدحسن خمینی: نه، يك اطعام فقرایی در حرم کردیم. يك تعدادی از فقرا را اطعام کردیم.

- من این را به شما بگویم که این جلسه ی حاج احمد آقا کهنه نمیشود؛ همان پارسال هم بهتان گفتم. پارسال هم يك صحبتی بود و گفتم این کهنه نمیشود. این را هرچه شما بایستید و ادامه بدهید، همین طور قابل ادامه

ص: 18



است؛ هر سال يك گروه جدیدی از مردم [می آیند]، جوان هایی می آیند - چون مال يك محله نیست که بگوییم مردم پیر شده اند و برایشان عادی شده - نسل های جوان هستند، چیزهای جدید می شنوند، حرف های تازه میفهمند. خلاصه، این کهنه بشو نیست.

... خانم خداحافظتان.

همسر مکرمه ی امام: آقا! سایه ی مبارك کم نشود. خدا شما را برای ما سالیان دراز نگهداری کند.

- ان شاءالله موفق باشید. من خواهش میکنم از همین جا آن طرف تر تشریف نیاورید.

1386/12/26

ص: 19

- خداوند ان شاءالله به حقّ محمّدوآل محمّد آقای حاج احمدآقا را با پیغمبر محشور کند، درجات ایشان را روزبه روز عالی تر کند و به شما، خانم، بقیه، همشیره ها و همشیره زاده ها، آقازاده ها و اینها صبر و اجر بدهد.

فوت حاج احمد آقا واقعاً داغی به دل ما گذاشت، خیلی حیف بود. در چنین اوضاعی، در این جریاناتی که حالا هست و تهدید آمریکا و حرف های جورواجوری که بعضی ها میزنند و اینها، جای ایشان واقعاً خالی است.

همسر مکرمه ی امام: جای ایشان برای من همیشه خالی است؛ در این ایام شدت پیدا میکند.

- راست است، برای مادر همین طور است.

خانم فاطمه طباطبایی (1): الحمدلله باز خانم خیلی صبورند.

- بلی، خانم خیلی قوی اند. در قوت خانم همین بس که توانستند این همه سال پا به پای امام بیایند. کار آسانی نبود؛ زن ها معمولاً به فغان

ص: 20

می آیند.

همسر مکرمه ی امام: خودش (حضرت امام قدس سره) مکرّر به بچه ها میگفت که من هرچه دارم از مادرتان است. در نجف هم تا کسالتی پیدا میکرد، اولین وصیتش این بود؛ به خصوص به فرزند بزرگمان، میگفت من هرچه دارم از مادرتان دارم.

- بعضی از زن ها تاب سختی های زندگی مردشان را نمی آورند، اما هستند خانم هایی که نه تنها شکوه نمی کنند، بلکه حتی دل گرمی هم میدهند؛ به مرد میگویند ناراحت نباش، چیزی نیست، صبر می کنیم، می گذرد. چنین زن هایی واقعاً قیمت دارند.

الحمدلله از این جهت خدای متعال به من هم لطف کرده است. عیال من چنین خانمی است. وقتی در زندان بودم به دیدن من که می آمد، از اوضاع و احوال می پرسیدم، می گفت اصلاً و ابداً ناراحتی و مشکلی ندارم؛ با اینکه ما بچه ی كوچك هم داشتیم. بعدها که من از زندان بیرون آمدم فهمیدم که چه مشکلاتی داشته، مریض بوده، بی پول بوده، سختی فراوان کشیده، اما اصلاً و ابداً يك ذره اش هم در زندان به من منتقل نمیشد.

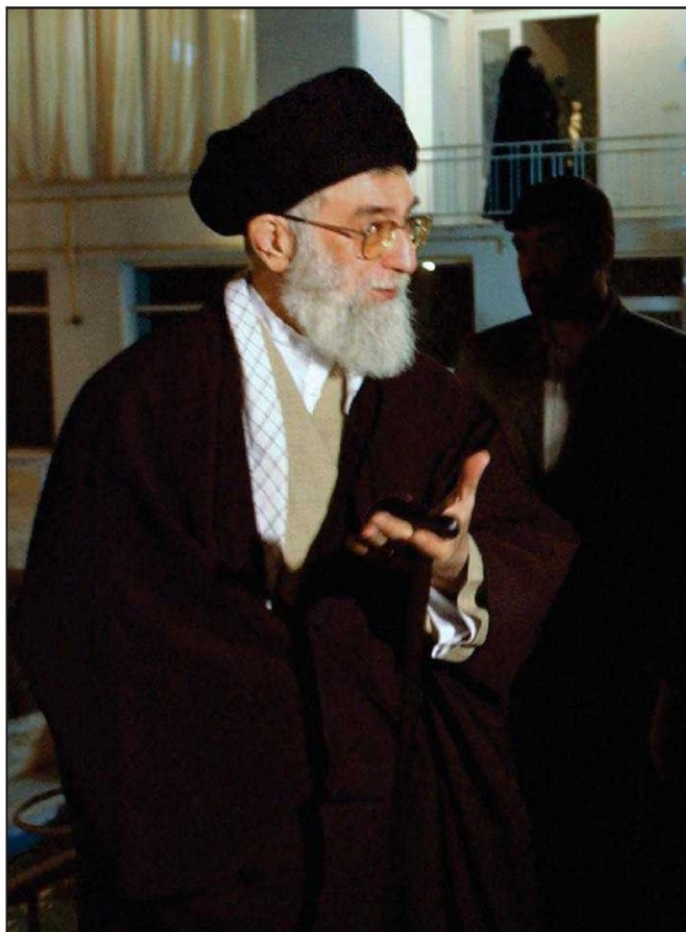
خدا میداند بعضی از این حوادثی که برای ایشان پیش آمده بود من بعد

ص: 21

از انقلاب فهمیدم؛ یعنی همین طور در خلال صحبت به مناسبتی پیش آمد که ایشان گفتند. وقتی هم گفتند من دیدم واقعاً طاقت نمی آورم؛ میگفتم چطور اینها را آن موقع به من نمیگفتی. مرحوم مادرم به خانم من میگفت که شما چرا ساکتی، چیزی بگو، آه و ناله کن! چون شما همه اش احساس راحتی میکنی، او هم دلگرم میشود و دنبال این کارها میرود! به هر حال، ایشان نعمت بزرگی است؛ خدا را شکر میکنم.

تلفیقی از دو تاریخ 1380/12/22 و 1384/12/25

ص: 22



چاپ: ۱۳۸۱/۸/۲۸

- دکتر فیزیوتراپی بود که در اوایل ریاست جمهوری (پس از حادثه ی ترور 6 تیرماه 1360) - يك سال، دو سال - می آمد دست من را فیزیوتراپی میکرد. آدم کم حرفی بود؛ حرف نمیزد و کارش را انجام میداد. يك روز به يك مناسبتی گفت من يك خاطره ای از امام دارم، برای شما نقل کنم. گفت: امام ظاهراً دستشان یا پایشان يك اشکالی پیدا کرده بود؛ به نظرم میگفت پایشان - امام يك پادرد و زانو دردی هم داشت - گفت من را بردند که امام را فیزیوتراپی کنم. من به امام گفتم که آقا! روزی پنج بار این حرکت را انجام بدهید؛ روز دهم ده بار، روز سوم پانزده بار؛ پنج تا پنج تا زیاد کنید. گفت آمدم و مثلاً بیست روز بعد، يك ماه بعد رفتیم. امام گفتند هنوز اضافه کنم؟ گفتم تا حالا هنوز شما ادامه می دهید؟ یعنی مثلاً نظر آن فرد این بوده که پنج، شش روز این کار را بکنید، [اما] امام تا آن وقتی که او رفته بود - يك ماه بعد - همین طور پنج تا پنج تا اضافه می کرده! «هنوز ادامه بدهم؟» امام يك چیز دیگری بود. حیف که این جوان های شما امام را درست ندیدند، درك نکردند!

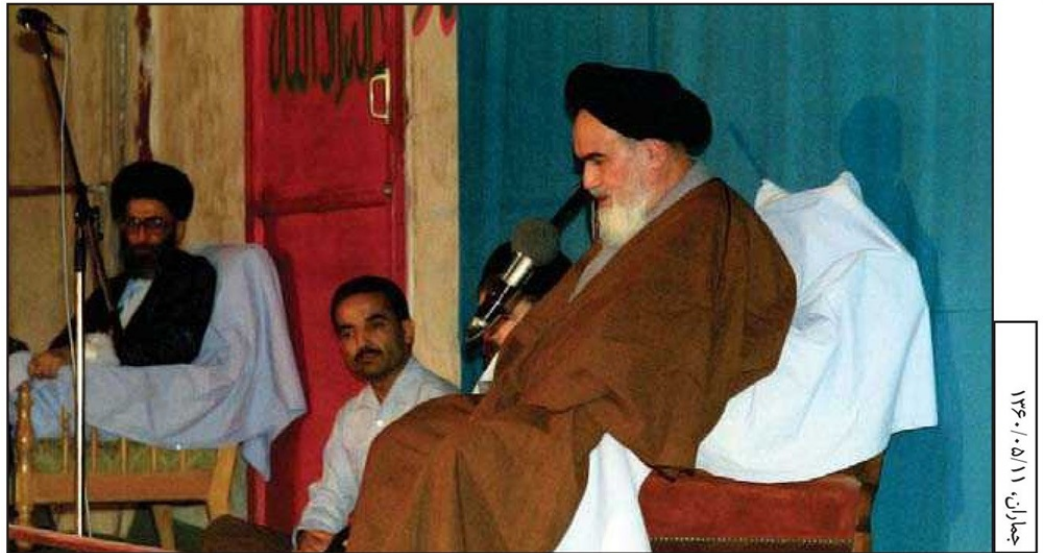
1386/12/26



- یکی از خاطراتی که من در این اتاق (اتاق ملاقات های حضرت امامره) دارم، آن روزی بود که اولین بار سال شصت من از بیمارستان آمدم بیرون؛ روز تنفیذ مرحوم رجایی (1) بود.

من در بیمارستان بودم. (به علت جراحات ناشی از ترور 6 تیرماه 1360) دکتر آمد گفت که امروز روز تنفیذ است، شما دوست داری بروی؟ گفتم میشود؟ گفت بله، جوری میکنیم که بشود. من هم دستم به شدت درد می کرد، اصلاً هیچ طاقت نمی آوردم، مدت ها بود که در بیمارستان افتاده بودم؛ خلاصه ما را از صبح تجهیز کردند. من آن روز واقعاً یادم نمیروود از بس خوشحال بودم برای دیدن امام، اصلاً این تنفیذ و اینها برایم هیچ مهم نبود؛ چون امام را مدتی بود ندیده بودم من، دلم تنگ شده بود. ما را آوردند اینجا - با دکترفاضل، دکتر میلانی، و دکتر منافی - که امام را زیارت کنیم. البته خودم می آمدم و آنها هم مواظبم بودند که نیفتیم. شاید هم اولین روزی که من دیدم احتیاج دارم و عصا دست گرفتم همان روز بود که دیدم نمیتوانم. به نظرم آن روز بود. غرض؛ من را آوردند. آمدیم در این اتاق و امام نبودند. من همین طور

ص: 26



ایستاده بودم متحیر که امام نیستند، نمی آیند، یک وقت دیدم از اینجا وارد شدند، با خنده آمدند جلو و گفتند: «اتفاقاً من الان به فکر تو بودم؛ با خودم گفتم همه اینجا جمعند، جای فلانی خالی است.» خیلی خوشحال شدم و دستشان را بوسیدم و بعد اصرار کردند که بنشین اینجا روی این صندلی. من نمی نشستم. دیگر به نظرم چند دقیقه ای نشستیم بعد که میخواستند بروند داخل [حسینیه] من هم آمدم با ایشان. آنجا امام گفتند که صندلی بگذارید برای فلانی؛ یک صندلی هم برای ما گذاشتند آن طرف، بعد هم با امام آمدم. این از جمله ی خاطرات خیلی شیرین بود.

1378/07/01

ص: 27

- من يك وقتي، چند سال قبل از اين، به يك بنده ی خدایي گفتم كه من دلم ميخواهد راجع به امام يك كتاب نوشته بشود، مثل اين كتابي كه رومن رولان براي گاندي نوشته؛ من نميدانم شماها خوانده ايد آن كتاب را يا نه. كتابي است به نام «مهاتما گاندي» (1) دويست و خرده اي صفحه است (2). ديده ايد شما؟

* من خوانده ام.

- خوانده ايد كتاب را؟ واقعاً هنرمندي به خرج داده. نه زندگي خصوصي گاندي در آن است، نه پدر گاندي در آن است، نه عدد بچه هاي گاندي در آن است؛ اما شخصيت گاندي در آن كاملاً مجسم است. اين جور بايد نگاه كرد به شخصيت امام. ما علي العجلاله به اين احتياج داريم. حالا بعد يك محققي هم بنشيند از اول زندگي ايشان قدم به قدم درست كند. يك كتاب اين جوري كسي بنويسد بعد اين را فيلمش كنند خيلي خوب است. يعني در مجموع شخصيت اين شخصيت بزرگ يك بخش هاي برجسته اي وجود دارد،

ص: 28

1-7.. رهبر جنبش ضداستعماري هند

2-8.. كتاب مهاتما گاندي، نوشته رومن رولان، ترجمه محمد قاضي، 1343.

يك قلّه هائی وجود دارد، این قلّه ها را ما باید ترسیم کنیم. شخصیت امام این قدر بزرگ بوده و این قدر بروز داشته - و پشت پرده ی غیب نیست - که ما بخواهیم از خودمان چیزی برای امام بسازیم؛ خُب هر چه بوده جلوی چشم است دیگر، آدم چه چیز را میخواهد کتمان کند. این جور چیزی باید برای امام نوشته بشود.

زمان حیات امام بود به نظرم؛ بله، زمان ریاست جمهوری ما بود. من به يك شخصی گفتم من دلم می خواهد يك چنین چیزی برای امام نوشته بشود. آن آدم بعد از آن خیلی کتاب نوشت، اما این کار را نکرد؛ یا نمیتوانست یا نمیخواست، نمیدانم! این جور کتابی باید برای امام نوشته بشود؛ يك نفری باید بیاید شخصیت امام را در این مجموعه [ی بخش های برجسته] نگاه کند، جمع بندی کند؛ امام خودش را نشان داده است. در این مجموعه، بخش های بسیار مهم و جذّاب و زیبایی وجود دارد، بعد اینها را ترسیم کنند. يك نفر هم بیاید اینها را فیلم کند. فیلم امام این است و آلا این چیزهایی که دارند مینویسند اینها فیلم امام نیست. واقعاً آدم خلأ انسان خوش قلم خوش سلیقه ی عاقلی را که بداند چه کار باید بکند حس میکند.

* شما اگر دستور بفرمایید؛ الان موقعش است که شما دستور بفرمایید.

- دستوری نیست اینها خانم! من همین مطلب را ده بار گفته ام؛ اینها دستوری

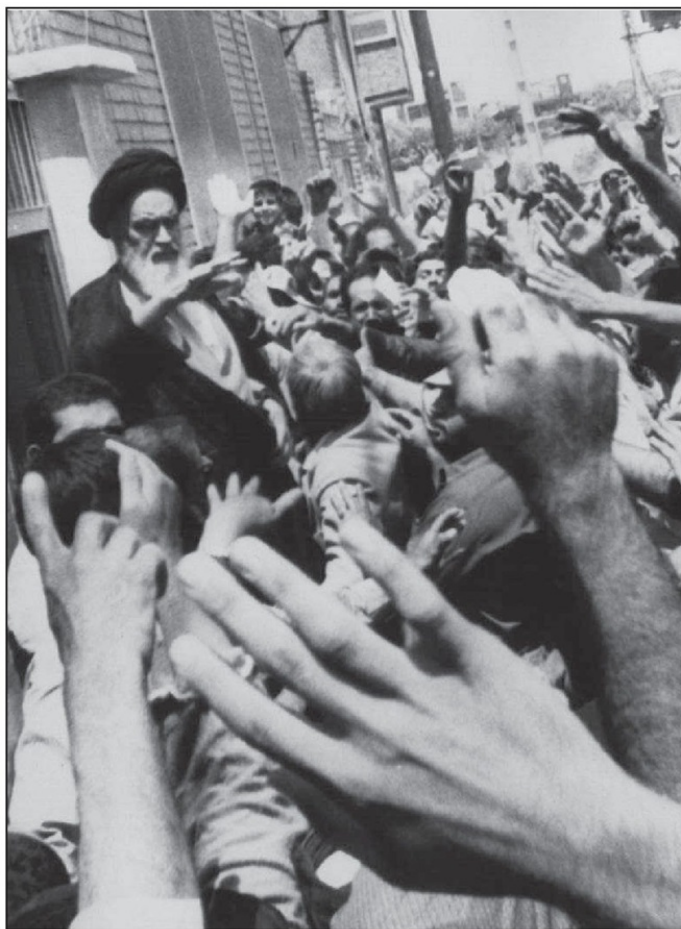
نیست. می دانید اینها جزو سخت ترین کارها است؛ انسان همیشه میلش به کارهای آسان است، میلش سهل گرایی است، دنبال کارهای آسان می‌رود؛ اینها جزو کارهای سخت است. [انسان] کسی را پیدا کند و به او بگوید، او را وادار کند، بعد اهتمام لازم را دنبالش بیاورد؛ او چه کسی است؟ وَ إِلَّا مَنْ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْمٰنًا بِنِوٰةٍ لِّقَوْمٍ كٰفِرٍ. او چه کسی است؟ و الا من به صدا و سیما این را گفته ام، به وزارت فرهنگ و ارشاد در چند نوبت گفته ام، به بعضی از آدم هایی که فکر میکردم ممکن است اینها باشند گفته ام، به يك شخصی بالخصوص گفته ام، گفته ام شما این کار را بکن؛ نمیشود دیگر، دل نمیدهند. باید يك جا بجوشد خودش. علت اینکه بنده این حرف را بارها در جلسات و مانند اینها گفته ام و يك بار دیگر هم در خدمت شما بودیم همین مطلب را گفتم این است که این حرف وقتی دهان به دهان بگردد، يك جا به يك نقطه ای ممکن است برخورد کند که يك استعدادی وجود داشته باشد، آنجا بروز کند؛ این است دیگر.

* آخر، زمان ساختش همین موقع است که هنوز امام...

- بله البته؛ دیر نمیشود، اما هیچ وقت زود نیست و حیف است هرچه بگذرد، حیف است، از دست می‌رود این فرصت های خوب.

1379/12/28

ص: 30



۱۳۵۸، ۷۳۸

- تلویزیون يك وسیله ی خیلی جَدّابی است، یعنی طبیعت این کار يك طبیعت بسیار جَدّابی است؛ یعنی يك سینمای نقد حاضر جلوی چشم آدم است. تصویر و هرچه نشان بدهد جَدّاب و اثرگذار است. خب شما میدانید که درباره ی تلویزیون الان این قدر تحقیقات و کتابهای فراوان در سطح دنیا هست و روی تأثیرات تلویزیون کارهایی دارند می کنند؛ اگر بتوانیم ما از تلویزیون استفاده ی خوب بکنیم، خیلی فوق العاده است. این توقع شما که کار مادر را بکند، خب خیلی توقع خوب و ضمناً بالایی است. ما گاهی می گوئیم کار يك معلم را بکند، کار يك واعظ را بکند. يك اشکالاتی در کار ما هست. البته الآن تلویزیون ما با گذشته خیلی فرق کرده، بهتر شده؛ يك مقداری پیشرفت هایی دارد، برخی از چیزها در تلویزیون انصافاً خوب است. اما يك چیزهای آن هم خیلی بد است.

* برنامه ی كودك و نوجوانش خیلی خوب است.

- البته محتوایش را باید ببینید. آخر تلویزیون يك چیزی مثل تیر سه شعبه است؛ از چند جهت اثر میکند. فرض بفرمایید که يك دختری در برنامه ی كودك با يك هیئت خاصی نمایش داده میشود؛ خب این هیئت



۱۳۷۹/۱۲/۲۸
خبرگزاری فارس

در يك فيلم خارجی اجتناب ناپذیر است. خود مضمون این قصه ای که به تصویر کشیده شده فرض کنیم يك مضمون صد در صد اخلاقی هم باشد، ولو بهترین حرفها را هم بزنند اما این هیئت، تأثیر این لباس، قیافه، آرایش، حرف زدن دختر و پسر و از این قبیل چیزها کار خودش را می کند؛ این جوری است دیگر. تلویزیون خیلی چیز حساسی است، خیلی. اگر این جوان های متدین و انقلابی و به خصوص بعضی از روحانیون خوب يك قدری خودشان را بکشاند به سطح کارایی تخصصی در کار هنر و بخصوص در مسئله ی تلویزیون، خیلی از این مشکلات حل میشود. متأسفانه کم داریم دیگر. فرصت هایمان کم بوده انصافاً.

1379/12/28

ص: 33

- يك روز عصری آمده بودیم اینجا خدمت امام، در اتاق آن ساختمان باغ [کنار منزل]. کسی نبود خانه، امام تنها بود. داخل اتاق نشستیم خدمت امام، مشغول صحبت شده بودیم؛ يك وقت در خانه صدا کرد، معلوم شد که باز شد و يك نفر دارد می آید داخل.

من جایی نشسته بودم که کسی که از در می آمد، نمیدید که میهمان، بیگانه اینجا نشسته. يك وقت دیدم امام با يك دستپاچگی ای گفت: «یا الله، یا الله» (خنده ی معظّم له و حاضران)؛ با صدای بلند؛ خانم بودند لابد دیگر. خیلی من خوشم آمد از این حالت؛ غیرت مردانه تا این سنین بالا و با این حالت.

در حالیکه اگر خانم می آمدند طوری هم نمیشد خب؛ امّ المؤمنین ما بودند ایشان! (خنده ی معظّم له و حاضران)

1386/03/10



چهارشنبه، ۱۳۸۶/۰۳/۱۰

- خیلی مرد بزرگواری بودند آقای تقفی (1). ما با رفقا خدمت ایشان رسیده بودیم در همان خانه ی قدیمی کذایی. مرحوم آقای حاج احمد آقا رحمت الله علیه از زندان آزاد شده بودند. رفتیم در اتاق بالا. ایشان آمدند نشستند؛ آقای حاج احمد آقا هم که بود. بله، مأنوس شدیم با ایشان. خیلی مرد بزرگووار و فرزانه و مرد خیلی محترمی بود آقای تقفی. من گفتم: آقا از مرحوم پدرتان آقای حاج میرزا ابوالفضل (2) غیر از دیوان شعر چیزی باقی مانده؟ گفتند: مگر شما دیوان شعر ایشان را دیده اید؟ گفتم: بله؛ يك قصیه ای هم از آن یادم است؛ در مقدمه ی دیوان، ایشان نوشته اند - حالا یا خودشان نوشته اند یا کسی دیگر - که ایشان شاگرد مرحوم آقا محمدرضا قمشه ای (3)- فیلسوف و عارف معروف - بوده. آقا محمدرضا هم شعر می گفته، منتها شعر فارسی می گفته و مرحوم حاج میرزا ابوالفضل تهرانی شعر عربی می گفته. دیوانش هم همه اش شعر عربی است، شعر فارسی من یادم نیست از ایشان. می رود آنجا و ظاهراً اول آقا محمدرضا می گوید - حالا شاگردهایش آمده بودند و ایشان هم بوده - من دیشب يك بيتی گفتم:

ص: 36

1-9.. آیت الله میرزا محمد تقفی تهرانی پدر همسر گرامی حضرت امام قدس سره

2-10.. آیت الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی پدر بزرگ همسر گرامی حضرت امام قدس سره، فرزند شاگرد و مقرر مشهور شیخ اعظم انصاری قدس سره و صاحب کتاب مطارح الانظار

3-11.. حکیم و فیلسوف و شاعر قرن 13 قمری، متخلص به صهبا



ساغر ز خون ماست به اندازه نوش کن *** این جام پاده نیست که لبریز می کنی

ایشان می گوید: عجب! من هم همین مضمون را دیشب به عربی گفتم:

مهلاً فما هی فی الکؤوس عقارٌ *** بل هذه مُهَجُّ القلوب تُداوُ

آقای ثقفی خیلی خوشش آمد. گفت: عجب، عجب. دیوان را شما دارید؟ گفتم: نه. گفتند: خوب، پس من برای شما بروم بیاورم. رفتند يك جلد دیوان چاپ خستی و دو، سه تا رساله هم آوردند دادند به من. گرفتم. آقای هاشمی هم بود. رفقا گفتند: آقا پس چرا به ما ندادید؟ گفتمند: نه، این مال فلانی است فقط؛ به خاطر این خاطره ای که نقل کرد.

1388/01/27

ص: 37

- خانم خیلی به من لطف داشتند، به خانمم هم لطف داشتند، خیلی زیاد.

* در نظر شما خانم چه خصوصیتی داشتند؟

- استحکام شخصیت. خانم را، من يك زنی دیدم با يك شخصیت مستحکم و قوی. خیلی برای من این مهم بود. البته شنیده بودم قبلاً؛ وقتی قم بودیم. آنجا با رفقا صحبت بود، نقل می کردند به مناسبت کارهای مرحوم حاج آقا مصطفی و شلوغ کاری که می کرد (در دوره نوجوانی)؛ میگفتند خانم خیلی زن مستحکمی است.... دیدم این را در قضایای مختلف؛ نجف رفتند، سال ها بودند، امام را آنگونه دستگیر کردند، مرحوم آقامصطفی در نجف از دنیا رفت، بعد هم حاج احمدآقا؛ این خانم قرص و محکم. خیلی شخصیت محکمی داشت.

* هیچ اظهاری هم نمی کرد!

- بله، معلوم بود دیگر. با ایشان هر دفعه که نشسته بودیم، صحبت میکردیم، آدم توقع داشت يك شکوه ای، ناله ای، اما اصلاً و ابداً. بله، اگر این شخصیت را ایشان نداشت، با امام هم مشکل بود بتواند زندگی کند. و آن علاقه ای هم که امام داشتند به خانم، خیلی علاقه داشتند، پیداست.

1388/01/27

ص: 38



دفتر رهبر انقلاب ۱۳۸۰-۱۳۸۱

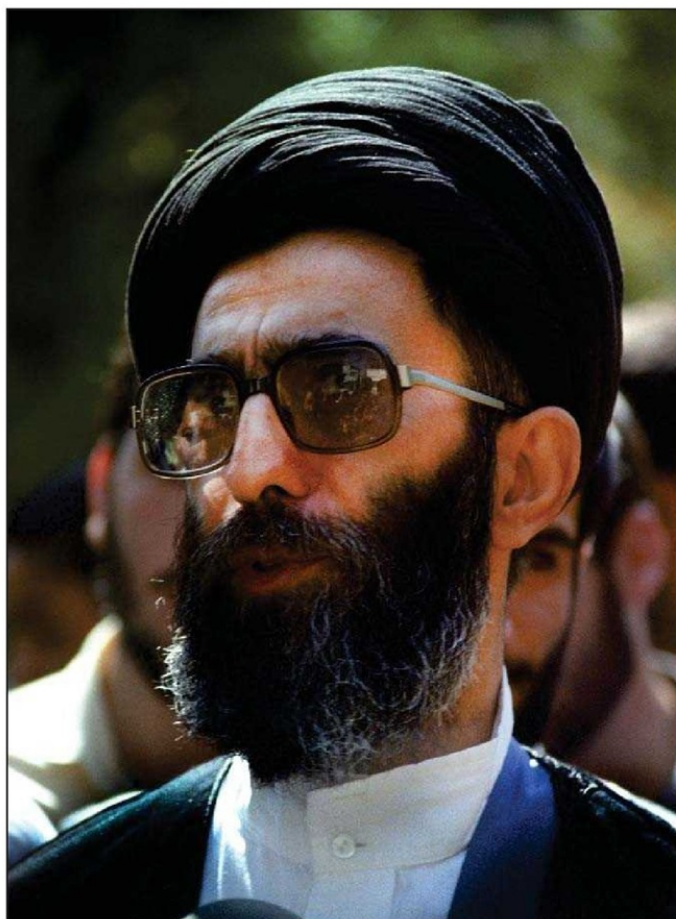
- امام واقعا يك عشاق به معنای حقیقی کلمه داشت؛ یکی اش خود ماها؛ ماها که این همه امام را دیده بودیم. در اوایلی که این حادثه ی دست و اینها (حادثه ی ترور در 6 تیرماه 1360) برای من پیشامد کرده بود، آمدم خدمت امام و يك قدری پهلوی ایشان نشستیم. روز عید بود و امام دیدار عمومی داشتند. من حالم خوش نبود.

آقای سیدحسن خمینی: همان که صندلی گذاشتند آن طرف؟

- نه. آنکه يك بار بود. دفعات بعد بود. من برگشتم آمدم داخل اتاق. دیگر حالش را نداشتم به حسینیه بروم، [چون] از پایین باید میرفتیم حسینیه. دیدم نمیتوانم. آمدم در همین اتاق نشستم. در این بین دیدم که افرادی که در اتاق بودند، رفتند در ایوان - از بالای آن دیوار ایوان، این طرف دیده میشد - گفتم چه شده؟ گفتند امام دارند می آیند. دیدم من هم که الان پهلوی امام بودم دلم میخواهد بروم يك بار دیگر ببینم. آمدم آنجا ایستادم و بنا کردم نگاه کردن؛ یعنی واقعا آدم سیر نمی شد.

1386/12/26

ص: 40



- با این روحیه ای که امام داشتند، اگر يك خانمی نصیب ایشان میشد که آن خصوصیات روحی شما را نمیداشت، ایشان دچار مشکلات فراوانی میشد. اینکه این خانم فرص، محکم، بااستقامت، دل بزرگ است - ایشان این جورى اند دیگر - یکی از شانس های امام [بود].

همسر مکرمه ی امام: دیگر لطف شما است.

- البته شما هم که خوب معلوم است، خیلی شانس آوردید! (خنده ی حاضران)

کسی همسر امام خمینی بشود، معلوم است که خیلی شانس آورده. من يك وقتی به امام عرض کردم که آقا! اینکه ما معاصر شما واقع شدیم، آن چنان نعمت بزرگی است که نمیشود توصیف کنیم. گفتم اگر شما مثلاً دویست سال قبل بودید و ما شرح حال شما را میخواندیم، تصوّر شما را میکردیم، حرف های شما را گوش میکردیم، چقدر آرزو می کردیم که ای کاش میشد يك نظر به این مرد نگاه کنیم. حالا خدای متعال این اقبال را به ما داده که ما معاصر شما هستیم، پهلوی



۱۳۸۶/۰۷/۲۰
۰۷/۲۰/۱۳۸۶

شما می نشینیم، حرف میزنیم، حرف می شنویم. واقعاً این جور بود. امام از کسانی بود که معاشرت با او و معاشرت با او بلاشک یکی از اقبال های انسان محسوب میشد. این کشور در واقع از معاشرت با امام سود برد و هر کسی که توانست بهره ای ببرد، سود مضاعف برد.

1386/03/10

ص: 43

- حادثه ی مدرسه ی فیضیه روز دوم فروردین سال چهل و دو بود. عصر، آن حوادث مدرسه ی فیضیه که معروف است اتفاق افتاد، طلبه ها خیلی ترسیده بودند. من با آقای آقا جعفر زنجانی (1) دو نفری با هم بودیم، گفتیم برویم خانه ی حاج آقا، آقای خمینی - آن موقع امام نمیکفتم - یعنی به نظرم آن رسید آنجایی که آدم دلش آرام میگیرد، آنجا است؛ راه افتادیم و رفتیم. حالا در خیابان هم يك حادثه ای برای ما پیش آمد. کماندوها خیابان را قُرق کرده بودند در واقع، یعنی دکان ها که بسته بودند، مردم هم جرئت نمیکردند بیایند، فقط سر کوچه ها جمع شده بودند. سر کوچه ی ارگ هم يك پنجاه، شصت نفری مردم ایستاده بودند. ما از کوچه حرم آمدیم داخل خیابان، چون از خیابان نمیخواستیم بیایم که برویم کوچه ارگ، روبروی همنند دیگر کوچه حرم و کوچه ی ارگ. يك وقت پنج، شش تا از اینها رسیدند و يك چیزی گفتند و حمله کردند به ما. مردم که در کوچه ی ارگ بودند راه را باز کردند و ما دو نفر غریبه را بین خودشان در واقع جا دادند و دویدیم در رفتیم. رفتیم تا

ص: 44

رسیدیم به منزل امام؛ وقتی رسیدیم خانه ی امام، دمامد غروب بود تقریباً. من دیدم که در حیاط كوچك باز است، از آنجا رفت و آمد میشد - آن وقت از در حیاط بزرگ رفت و آمد معمول نبود، از این در می آمدند به حیاط كوچك، بعد يك درى بود از آن در میرفتند، نمیدانم حالا هم هست یا نه - دیدم در حیاط كوچك باز است، یکی، دو نفر هم آنجا بودند. من گفتم این در را چرا باز گذاشتید؟ این در را ببندید. گفتند آره، باید در را ببندیم. دو نفر دیگر هم كمك ما پیدا شدند، یکی این آقا محمود سه دهی بود. شما میشناسید.

آقای محمود بروجردی (1): بله.

- گردن كلفت بود. طلبه ی ورزشكار گردن كلفت. چند تا طلبه ی این جوری داشتیم یکی اش آقا محمود سه دهی بود، تهرانی بود، گردن كلفت و سینه ستبر و قلچماق بود. یکی هم مرحوم آمیرزا علی اصغر کنی بود. نمیدانم او را هم میشناختید؟

آقای محمود بروجردی: بله.

- اصغر آقا. اصغر آقا هم ورزشكار و گردن كلفت بود. این دوتا هم رسیدند. گفتند که در خانه را میندیم و هیزم هم هست، بر میداریم میبریم بالا و آتش درست میکنیم، اگر آمدند، از این بالا روی سرشان آتش میریزیم و آب جوش میریزیم و از این چیزها؛ در این فکرها بودند. ما هم گفتیم آره بابا، از این کارها بکنید و اینها. آن وقت یادم است آمیرزا علی اصغر يك ساعت داشت، گفت این را دوست تومان خریده ام، طلبه ی

ص: 45

نداری بود؛ مثل همه ی ماها. تنها چیز قیمتی توی وجود این، همین يك دانه ساعت بود، ترسید که در درگیری احتمالی این ساعت گم بشود! این ساعت را در آورد داد به آقا جعفر گفت این امانت باشد. در این بین از داخل یکی آمد که حاج آقا میگویند اگر در خانه را ببندید، من میروم بیرون، میروم صحن؛ در خانه باید باز باشد. گفتند حاج آقا قرص و محکم گفته است که اگر در خانه را ببندند من میروم از خانه بیرون؛ در باید باز باشد، گفتیم حالا پس برویم داخل دیگر، آمدیم داخل. من دیدم در حیاط بزرگ امام ایستاده اند به نماز؛ يك نماز خاطر جمعی واقعاً؛ انگار هیچ اتفاقی در این دنیا نیفتاده. من تعجب کردم. ما اصلاً دلمان - به قول معروف - مثل سیر و سرکه میجوشید از اضطراب و از ترس، این آقا همین طور ایستاده بی خیال، نماز میخواند. بعد که ایشان نماز خواندند، از پله ها رفتند بالا - آن پله هایی که اتاق دست چپی اش اتاق آقا بود، اتاق دست راستی هم بیرونی بود - و رفتند در اتاق دست چپی و آن بالای اتاق نشستند. طلبه و غیرطلبه همه رفتند داخل اتاق و من هم رسیدم بالا. بیرون در ایستادم. تماشا میکردم اما مضطرب بودم. در همین حین يك پسر بچه ی طلبه ای را - چهارده، پانزده ساله بود - آوردند، گفتند این را در مدرسه ی فیضیه از پشت بام انداخته اند، حالش خوب نیست. امام گفتند بپرید بخوابانیدش، بپرید بخوابانیدش؛ او را بردند. امام داشتند صحبت



خانه منزل حضرت امام اسفند ۱۳۲۰

میکردند. بیست دقیقه امام صحبت کردند؛ من ساعت گرفتم. در صحبتشان هم این جمله یادم است که گفتند: اینها میروند، شماها میمانید؛ اینها رفتی اند، شماها میمانید.

این بیست دقیقه صحبت که تمام شد، من آنچنان احساس آرامش و قدرتی میکردم. واقعاً نفس عجیبی ایشان داشت، فضا را اصلاً عوض میکرد ایشان. بعد آمدیم پیش رفقا و گفتیم ما شب اینجا میمانیم. حالا ما که از ترس میگفتیم در را ببندیم گفتیم ما شب میمانیم برای حفاظت از جان حاج آقا؛ ما باید شب بمانیم؛ بنا بود چند نفری بمانند، ما هم میمانیم. البته بعد ایشان آمدند گفتند که هیچ کس نماند. من راضی نیستم؛ خانه ی من است، راضی نیستم احدی اینجا بماند. همه را بیرون کردند.

1382/02/03

ص: 47

همسر مکرمه ی امام: شما حالا جوانید و اولاد ما حساب میشوید.

- بله، ما مثل اولاد شما حساب میشویم، اما جوان نیستیم.

ما يك وقت خدمت امام بودیم، من و آقای هاشمی و آقای موسوی اردبیلی و مرحوم حاج احمد آقا و آقای مهندس موسوی نشسته بودیم. معمولاً امام می آمدند و قدری پهلوی ما می نشستند. امام پیش ما نشسته بودند که گفتند شما جوان ها قدر جوانیتان را بدانید. من گفتم که آقا ما جوان هم نیستیم؛ من آن وقت چهل و هفت یا هشت سالم بود. گفتند: نه، جوانید.

1380/12/22

ص: 48



نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۶۸/۰۱/۱۵

- خانم! من رفته بودم مازندران. يك سخنرانی عمومی خیلی پرشور کردم - اواسط جنگ بود دیگر - و آمدم پایین. وقتی خواستم بروم سوار شوم، مردم ریختند دور ماشین. خب، محافظین نمیگذاشتند مردم بیایند نزدیک، که من سوار شوم و بروم. من دیدم در این جمعیتی که این دور جمعند، يك زنی خیلی دارد لابه میکند: دستم به دامن آقا، و اینها. دیدم دلم نمی آید که این را رها کنم. گفتم این خانم را بگذارید بیاید، ببینم چه میخواهد. آمد جلو. زنی بود که پیدا بود از زن های امروزی بود، حجابش هم از آن حجاب های نوع ما نبود، يك مقداری بازتر بود. گفت آقا! پسر من در جنگ اسیر شد. دست دشمن [بود]. دیروز، پریروز خبر آوردند که در زندان های صدام شهید شده. شما تهران که رفتید، به امام بگویید این پسر من فدای شما! - گمانم این را هم گفت که اگر بیچه ی دیگری هم داشتم، میدادم - شما هیچ ناراحت نباشید و من هم [همین] که شما سالمید، ناراحت نیستم. من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. گفتم چشم!

میروم خدمت امام این را میگویم. آدمم اینجا؛ رفتیم خدمت امام و صحبت کردیم. یادم رفت این را بگویم. بعد که خواستم برگردم، یادم آمد که این زن به من پیغام داده. به یکی از آقایان گفتم به امام بگوید که يك کلمه حرف مانده که یادم رفته بگویم. امام دیگر برنگشتند داخل اتاق؛ آمدند پشت در، جلوی در پرده بود، پشت همین پرده ایستاده بودند. به من گفتند که آقا اینجا هستند. من آمدم و همین را برای امام نقل کردم. خیلی امام متقلب شد. چشمش پر اشك شد. صورتش در هم شد؛ خیلی. از این جور آدم ها فراوان بودند در کشور که فقط به عشق امام و گل روی امام [قلیشان می تپید].

راجع به امام و خصوصیات ویژه ی امام - معنویتش، تعبدش، ترخمش، آن حالت صفا و معنویت و اخلاصش - هر چه میشود در این خانواده بگویند. آقایان و خانم هایی که درك کردند، به این جوان ها بگویند. چون چهره ی امام در بیرون، بیشتر يك چهره ی سیاسی است. آنهایی هم که موافقت می کنند، خیلی هایشان - حالاها - جنبه ی سیاسی مورد نظرشان است، آنهایی هم که مخالفت می کنند، جنبه ی سیاسی مورد نظرشان است. مرحوم حاج احمدآقا يك بار میگفت که امام حالاها شب ها که بیدار میشود، گریه میکند، دستمال کفاف نمیدهد، با حوله اشکش را پاك میکند. یعنی دستمال دیگر کفاف نمیدهد، [صورت] خیس میشود؛ با حوله خشك میکند.

* فیلم بیمارستانشان موجود است، ولی این قسمت را پخش نکردند. همان شبی که رفتند بیمارستان، خون وصل کردند، برای نماز شب به شدت از این گونه هایشان بر محاسنشان اشک میریخت، یعنی همان آقایی که فیلم برداری میکرد و جمع، چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودند که همه گریه میکردند.

- اینها باید گفته بشود. اینها گفته نمیشود.

خانم زهرا مصطفوی (1): نجف که بودیم، پشت بام می خوابیدیم. چون من خیلی خوابم سبک است. یعنی شب هم تقریباً کم خوابم. وقتی ایشان برای نماز شب بیدار میشدند بیدار میشدم. صدای بلندگو از حرم می آمد. وقتی گریه میکردند، صدایشان را می انداختند در [صدای] بلندگو که صدایشان دیگران را بیدار نکند. وقتی صدا خاموش میشد، ایشان خودشان را حفظ میکردند. این خیلی برای من عجیب بود که این قدر ملاحظه ی بقیه را هم می کنند که پشت بام که خوابیده اند، نکنند بیدار بشوند. یعنی واقعاً گریه هایی میکردند. من هیچ وقت یادم نمیرود گریه های شبانه ای که میکردند.

- آن آدم باصلاّب مبارز قاطع در مقابل هر معارضه ای نسبت به اسلام و نظام اسلامی، این جور «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (2) و این جور در مقابل پروردگار

ص: 52

1-14.. فرزند گرامی حضرت امام قدس سره

2-15.. سوره مبارکه فتح، بخشی از آیه ی 29



عالم، خاشع. این را این جوان ها بدانند. و این ارتباط با امام و انتساب به امام، اینها را باید برای انسان به بار بیاورد. خیلی ها از همین روحیه و معنویت امام راه معنویت پیدا کردند؛ خیلی ها از این طریق پیدا کردند.

* يك شب در خدمتشان بودم بعد از سال 1365 که امام [به خاطر] بیماریشان بستری بود و بعد بردیمشان منزل، بلند شدند با هم رفتیم، وضو گرفتند. تا پا را گذاشتند لب این تخت که مسح پا را بکشند، فرمودند تا جوانید، عبادت کنید، که اگر پیر شدید، میخواهید عبادت کنید، [اَنَا] نمیتوانید.

ه. همین است دیگر. 1386/12/26

- يك بار ديگر در بیمارستان بود به نظرم، آمدیم اینجا خدمت امام. دو روز قبلش، در نماز جمعه، گفته بودند که بچه ها بیایند قلک هایشان را بشکنند، پول بدهند. آمدند يك جمعی بچه ها همین طور دانه دانه قلک ها را شکستند، پول هایشان را ریختند جلوی ما؛ يك عالم قلک. تلویزیون این را پخش کرد، امام دیده بودند. من که آمدم، راجع به موضوع دیگری صحبت می کردیم، يك وقت دیدم امام با چشم اشک آلود با يك حالت شگفت زده گفتند فلانی! آن قلک ها، آن قلک ها! من اول هم ملتفت نشدم. ایشان متأثر شده بودند. خب اینها يك چیزهایی است ديگر. این نشان دهنده ی يك باطنی است. اهل تظاهر که نبود امام؛ حالا آدم بخواهد هم تظاهر بکند، این جور که نمیشود تظاهر کرد. احساسات را که نمیشود این جور تظاهر کرد. يك چیزهای ظریفی را در زندگی امام باید بکشند بیرون، تصویر کنند چهره ی امام را.

حالا بالاخره شما خانم ها همه تان در کارهای فرهنگی - و بحمدالله اهل فضل و معرفت - هستید و ارتباط با انواع و اقسام [مجموعه ها دارید]. شماها هم باید دنبال کنید این قضایا را. اینها يك چیزهایی است که بیش از آنچه که دستوری و فرمانی و حکمی و از این قبیل باشد، رابطه ای و اثرگذارانه است.

1379/12/28



چهارم، ۲۸، ۱۳۸۹/۱۳۹۰

- دختر ما را آوردند اینجا خدمت امام. به نظرم هفت، هشت ماهش بود. اول با مادرش و اینها آمدند خدمت خانم. بعد یکی از خانم ها - نمیدانم کدام يك از خانم ها - گفتند برویم به امام نشان بدهیم. بردند او را پیش امام و امام دست کشیدند و بوسیدند - هفت هشت ماهش بود. -

يك بار هم من خودم او را بردم. چهار پنج ساله بود. خانواده ی ما رفته بودند مشهد و او ماند پیش من برای اینکه بیاید امام را روز عید ببیند. صبح پا شدیم و سرش را شانه کردیم و مرتبش کردیم و موهایش را با زحمت بافتیم. يك دستی هم که نمیشود؛ من بافتن موی سر را خیلی خوب بلدم اما با يك دست نمیشود؛ دو دستی باید ببافند چون باید موها را سه قسمت کنند. رفقای پاسدار آمدند به کمک ما و موی سرش را بافتیم و چادر سرش کردیم و اینجا خدمت امام آوردیم. بله. یادش است؛ خاطره ای است در ذهنش.

تلفیقی از دو تاریخ 1383/12/26 و 1386/12/26



تصویر امضا شده توسط امام برای ایت الله خامنه‌ای

آقای سیدحسن خمینی: در ذهنم است که انگار بیشتر از ده پانزده سال است شما اول سال را مشدید. انگار يك برنامه ی مستدامی است.

- بله، از اول ریاست جمهوری تقریباً هر سال برنامه ی من همین بود. روز عید، اول می آمدم خدمت امام، من البتّه صبح زود - قبل از آفتاب - میرفتم بهشت زهرا؛ غالباً میرفتم آنجا. بعد می آمدم دفتر و راه می افتادیم می آمدم خدمت امام. بعد بر میگشتم و نخست وزیر و وزرا می آمدند دیدن ما. بعد هم غالباً، همان روز بلافاصله راه می افتادم می رفتم مشهد؛ آنجا سخنرانی داشتیم و بازدید داشتیم و برنامه داشتیم.

آقای سیدحسن خمینی: امام روزهای عید هم جلوس میکردند؟

- برای ما داشتند. جلوس عمومی که امام هیچ وقت نداشتند به معنای خاصش. لکن ما می آمدم. ما روز اول سال را می آمدم خدمت امام.

آقای سیدحسن خمینی: تو حسینیه می آمدند یا نه؟

- ما می آمدم. ماها روز اول سال را می آمدم خدمت امام.

* اول سال سنگینی بوده همیشه برایتان؟



تهجد ریاست جمهوری، ۱۳۸۴/۰۱/۰۱

- ما تا سال های متمادی در دوره ی ریاست جمهوری، همه ی روزهای هفته [مشغول بودیم]؛ حتی روزهای جمعه؛ اصلاً جمعه هم نداشتیم، یعنی واقعاً جمعه با شنبه برای ما هیچ فرقی نداشت. صبح جمعه بلند میشدم می آمدم دفتر، مثل بقیه ی روزها.

فقط استراحت من این بود که روزهایی که نماز جمعه میرفتم - البته قبل از ریاست جمهوری که خوب هر هفته بود - از نماز که می آمدم، ناهار میخوردم و چون دیگر عصر برنامه نداشتیم، مقداری میخوابیدم؛ شاید پنج، شش سال این جور بود. روزها خیلی پُرکار بود و تا ساعت ده شب، یازده شب [مشغول بودیم]. بعد هم از صبح زود بیدار میشدیم مشغول میشدیم.

1383/12/26

ص: 59

* داماد در قم هنوز خانه ندارد و عروس هم در تهران دانشگاه دارد. در نتیجه این طوری آخر هفته تهران است و اول هفته می‌رود برای درس و خانمش هم اینجا مشغول درس است.

- بالاخر ره همیشه که این جوری نمیشود؛ بالاخر ره باید با هم زندگی کنند. نمیشود که این اینجا، آن آنجا.

* بعضی وقت ها دوری و دوستی بهتر است.

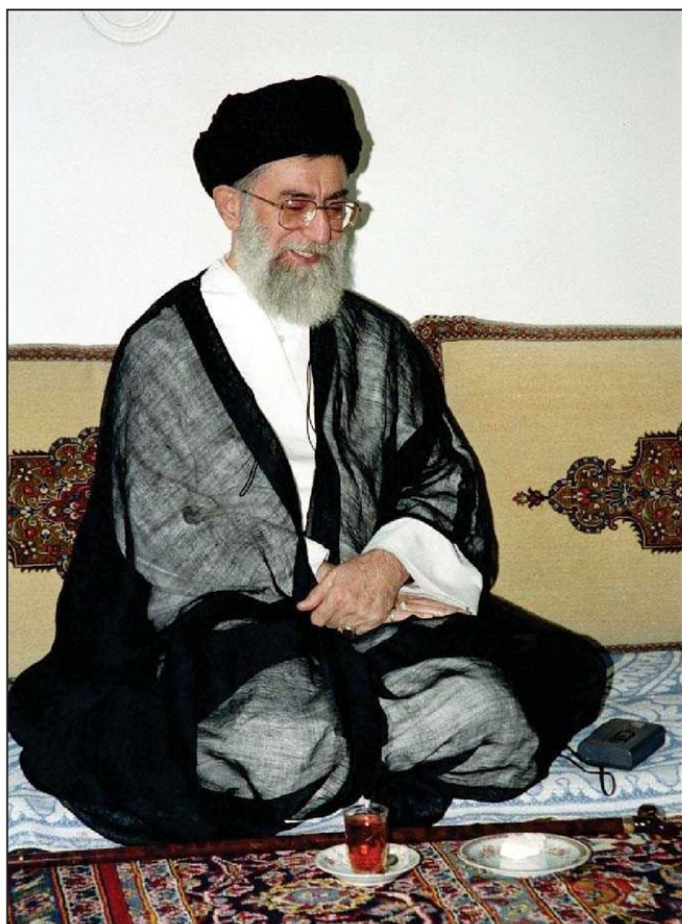
- در این فصل نه؛ در این فصل، دوری خوب نیست.

آقای سیدحسن خمینی: يك تعبیری حضرت عالی داشتید که خانه ای که زن در آن نباشد، مسافرخانه است.

- بله، واقعاً مثل مسافرخانه است؛ حقیقتاً این جوری است. گاهی اوقات که خانم چند باری بیمارستان بوده یا مثلاً يك مسافرت های کوتاهی - دو روز، سه روز - به مشهد [داشته اند] من که می‌روم خانه، میبینم همین خانه ی خودمان است، جاها معین است، اما مثل اینکه آدم وارد مسافرخانه شده! در مسافرخانه هم اتاق آدم معین است، جایش معین است، همه چیز [سر جایش است]، اما میفهمد که اینجا خانه ی خودش نیست. بله، واقعاً من احساس مسافرخانه ای پیدا میکنم وقتی ایشان نیست.

1386/12/26

ص: 60



۱۰/۸/۷۸۸

- خانم ماشاءالله حالشان خوب است. ما از امام رحمت الله علیه میپرسیدیم آقا! حالتان چطور است؟ میگفتند نسبت به سنم خوب است. راست هم میگفتند؛ [وضع] ایشان نسبت به سنشان خیلی [خوب بود].

* نشاطشان هم خیلی خوب بود.

- جسمشان هم خوب بود، نشاطشان هم خوب بود. يك جریانی با امام دارم من در این زمینه. چند ماه به رحلت امام، امام، يك ناراحتی قلبی باز پیدا کرده بودند. البته سکتة نکرده بودند اما يك قدری قلبشان اذیت میکرد. صحبت شد که قلب امام را عمل کنیم. جلسه تشکیل دادیم؛ من و آقای هاشمی و مرحوم حاج احمد آقا و همین چند نفر که روی این قضیه مشورت بکنیم. آمدیم همین جا در اتاق این دفتر نشستیم. يك خرده مشورت کردیم؛ ایشان گفت دکترها هم اینجا هستند. دکترها هم آمدند و گفتند که بله، قلب آقا را میشود عمل کرد؛ منتها اگر بخواهیم عمل کنیم، دکتر را صدا میزنیم بیاید - آن دکتری که امام را اوایل معاینه کرد و الان خارج است - و میگوییم امام را عمل بکند. آدم

خاطر جمعی هم هست، قبلاً هم امام را دیده. تصمیم ما این شد. حاج احمد آقا گفت مشککش این است که امام زیر بار نمیرود؛ امام اصلاً قبول نمیکند. گفتیم حالا برویم ببینیم. مشورت هایمان را کردیم و بعد آمدیم اینجا؛ منزل حاج احمد آقا. امام هم تشریف آوردند، می آمدند امام [در جلسات ما]. حرف شروع شد راجع به همین وضع بیماری و عمل. قبل از اینکه امام يك «نه» ی قطعی بگویند که دیگر مثل قیچی ببرد، من گفتم آقا! من يك مطلبی به ذهنم می آید، آن را به شما بگویم. حرف را این جوری شروع کردم، گفتم آقا! شما از سنتان بیست سال جوان ترید. این حرف برای پیرمردها خیلی حرف خوبی است. ایشان همین طور متوجه شدند و کاملاً دل دادند. گفتم ریه ی شما سالم است، چشمهایتان سالم است، گوشتان سالم است، مغزتان سالم است، خونتان مشکلی ندارد، معده تان سالم است - آن وقت هنوز مسئله ی معده ی ایشان را ما خبر نداشتیم - چهارستون بدنتان سالم است؛ این بدن میتواند بیست سال دیگر به درد این مردم بخورد، به درد این کشور بخورد، مشکلی که وجود دارد، این قلب است. اگر بشود این قلب را درست کرد تا بتواند این بدن بیست سال دیگر به این مردم خدمت بکند، این چیز بدی است؟ دیدم ایشان به فکر فرو رفت. يك خرده تأمل کردند. یادم نیست چه جواب دادند، [آما] جواب نفی ندادند؛ قطعاً جواب نفی نبود. مثلاً شاید گفتند حالا ببینیم؛ که نشان میداد که ایشان حساسی تحت تأثیر این حرف قرار گرفته اند. بله، يك استدلال خوبی

بود. به خصوص نحوه ی شروع من هم خوب بود! بله، گفتم که شما از ستان بیست سال جوان ترید. واقعاً هم صورت امام، صورت يك مرد هشتاد و چند ساله نبود. به علاوه سرحال و باهوش و حواسشان بجا و نکات را کاملاً بفهمند؛ امام این جورى بود ديگر.

آقای سيدحسن خمینی: برای ورزش شان روزی يك ساعت و نیم راه میرفتند تا روز آخر ديگر.

- البته تا روز آخر، يك ساعت و نیم نبود.

آقای سيدحسن خمینی: تا وقتی رفتند بیمارستان.

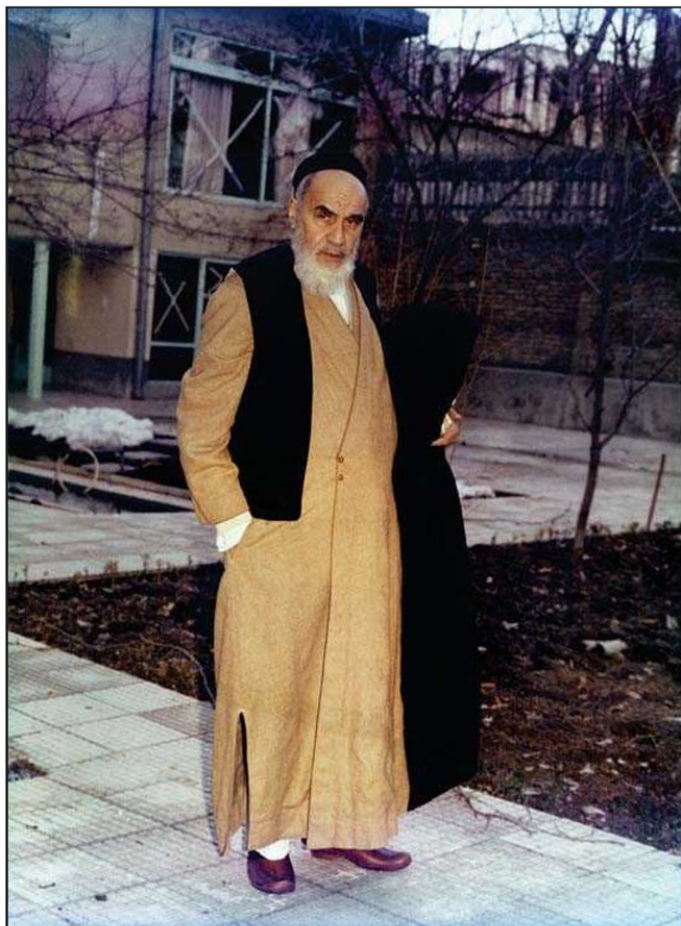
- نه... اوایل، ایشان سه تا نیم ساعت راه میرفتند؛ بعد از مدتی - این دو سه ماه آخر - دکتر گفته بود که سه تا ده دقیقه راه بروید. سه تا ده دقیقه راه میرفتند.

آقای محمود بروجردی: من از این سه تا نیم ساعت ایشان، يك خاطره ای از قول خودشان دارم. وقتی که ایشان را از قم گرفتند و آوردند، حشمتیه بودند - پادگان قصر - نوزده روز آنجا بودند. بعد میخواستند منتقل کنند به عشرت آباد، يك شب در سلول نگه داشته بودند، که ایشان فرمودند قطر این سلول چهار قدم و نیم بود. بعد به گونه ی عجیب و غریب به من فرمودند، من سه تا نیم ساعت را هم در همان جای كوچك قدم زدم.

- عجب!

1386/12/26

ص: 64

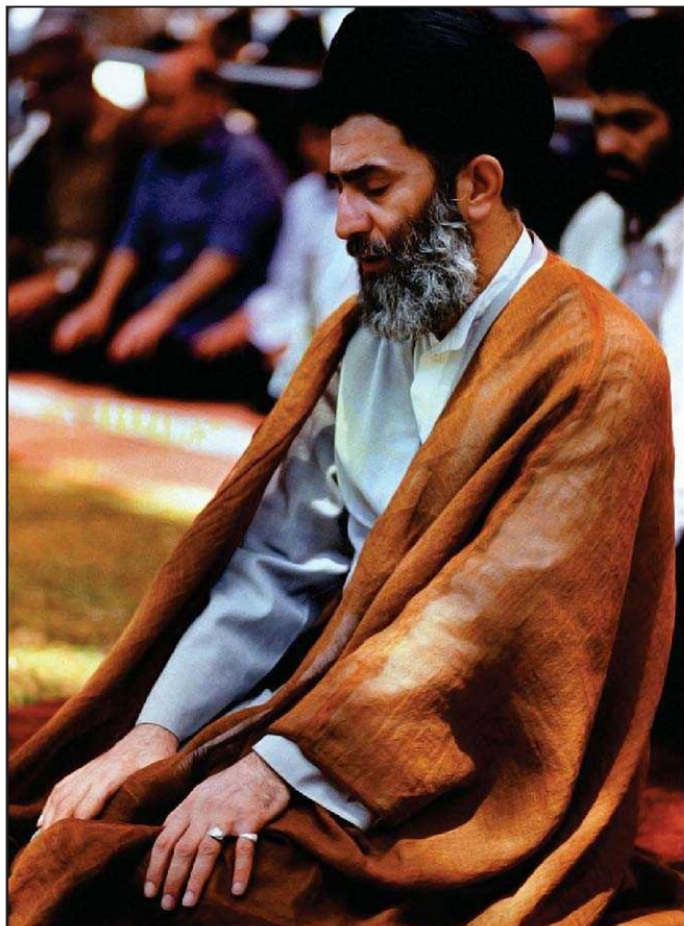


۱۳۵۸ هجری قمری

- به هیچ وجه عرفان نظری - این مطالبی که میخوانند و تحقیق می کنند - ملازمه ی دائمی و منطقی ندارد با سلوک عملی. ما دیدیم کسانی را که در عرفان هم خیلی وارد بودند، اصطلاحات کاملاً در ذهنشان، همه چیز بلد؛ منتها از لحاظ سلوک عملی، هیچ چیزی که نشان دهنده ی این باشد که اینها مشغول اصلاح نفسند، مشغول تکامل و تعالی روحی اند، آدم در اینها واقعاً نمی دید. خب این حیف است دیگر. حالا بعضی ها بودند که جامع هر دو جهت بودند؛ مثل مرحوم شاه آبادی (1) که خب امام نقل می کردند و تعریف می کردند آن حالات ایشان را. البتّه امام هم این اواخر من حس میکردم طریقه ی سلوک عملی را ترجیح می دادند بر همان کاری که خود ایشان يك عمر طولانی را به آن گذرانده بودند.... در این نامه هایی هم که به مرحوم حاج احمد آقا نوشتند و يك چیزهایی به شما (خانم فاطمه طباطبایی) نوشتند و مانند اینها، آدم همین را حس می کند.

1383/12/26

ص: 66



- نافله خیلی چیز مهمی است. مقیدشان کنید به نوافل؛ به نماز با توجه، با حضور قلب. در نوافل هم مثلاً آن که از همه برتر است، نافله ی شب است. همه ی اینهایی که واردند، در این راهند، همه تأکید می کنند. پیداست يك چیزی است دیگر. من تصور خودم این بود که بعد از نافله ی شب، نافله ی مغرب اهمیت دارد. گاهی هم همین طور صحبت میشد به بعضی ها میگفتم که نافله ی مغرب را فراموش نکنید. چند روز پیش يك کتابی خواندم از مرحوم آقای قاضی (1) که ایشان خوب دستورالعمل داشت، نامه های خیلی خوبی هم دارد.

... من دیدم که ایشان در نامه ی خیلی خوب و پرمغزی که به یکی از شاگردانش نوشته، توصیه میکند به نوافل. میگوید پنجاه و يك رکعت را حتماً در شبانه روز بخوانید. اگر نشد، این قدر کم کنید. اگر نشد، این قدر کم کنید. و اگر هیچ نشد، هشت رکعت نافله ی ظهر را بخوانید، این را من نشنیده بودم، این خیلی چیز تازه ای برای من بود. ایشان میگوید

ص: 68



۱۳۸۱/۱۲/۲۶

نافله ی ظهر، صلاة الاوابین (۱).... نماز با حضور قلب، نافله... قرآن - اگر چنانچه در روز يك مقداری قرآن با تدبّر بخوانند - حتماً خود اینها جوان ها را می کشاند؛ چون دل هایشان آماده است، جوانند، پاکیزه اند، اینها را ان شاءالله به راه هایی می کشاند. آدم يك عدّه عارف زن هم داشته باشد، خیلی خوب است. اینکه مادر خانه و زن خانه عارف باشد، این واقعاً خیلی با ارزش است؛ خیلی.

1383/12/26

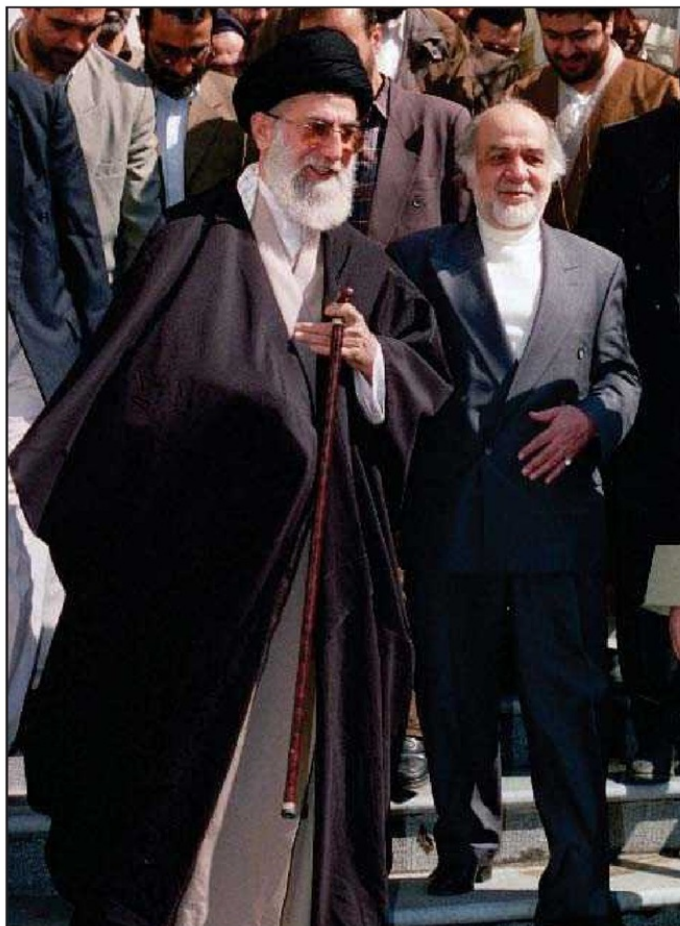
ص: 69

1-18.. نماز توبه کنندگان، رجوع شود به وسائل الشیعه، ج 4، باب 14 از ابواب اعداد الفرائض، ح 6

- حفظ قرآن خیلی چیز خوبی است، حفظ، مقدمه است. وقتی کسی حفظ باشد و بنا باشد که این را در حافظه ی خودش نگه دارد، خود تکرار آیات انسان را وادار میکند که به يك نکاتی برسد. بعضی از آیاتی که مثلاً خود ماها ممکن است حفظ باشیم، وقتی تکرار میکنیم، يك چیزی را آدم در اول وهله نمیفهمد، اما وقتی که بارها آن را میخواند فرصت تبلّر پیدا میکند. حفظ خوب است.

منتها امسال مثلاً در ماه رمضان فکر میکنم يك کاری کردند بعضی ها، جلسات تفسیر خیلی زیادی در سرتاسر کشور راه افتاد. خب حالا همه ی این جلسات تفسیر را نمیشود گفت جلسات مثلاً صد در صد خیلی مفیدی بود، لکن يك حرکتی است دیگر. الان خیلی خوب شده است از این جهت، ولی منبر نه. منبر تکان نخورده، آن کاری که باید بشود [نشده]. علّش هم این است که روشنفکرها و خوش فکرهای ما حاضر نیستند منبر بروند، میخواهند فقط يك وقتی سخنرانی بکنند.

1379/12/28



۷۸/۱۸/۷۸۱۱

- منبر خیلی چیز مهمی است، خیلی کار مهمی است. ما این را به طور عادی داریم. در جامعه ی خودمان رسم شده يك نفری میروند مینشینند آنجا، روبرویش هم پنجاه نفر، صد نفر، هزار نفر آدم؛ چه ره به چه ره حرف میزنند. این تأثیرش از تلویزیون و اینها خیلی بیشتر است. اگر آن طرف بدانند که چه چیز باید بگویند، این خیلی تأثیر میگذارد. تأثیر این خیلی عمیق است که بنشینند حرف بزنند، صحبت کنند؛ به طور مستمر هم این هست، يك جلسه و دو جلسه هم نیست، هزاران جلسه ی این جورى در سطح کشور تشکیل میشود. شما ببینید، خیلی فرصت عجیبی است این فرصت، اگر از آن استفاده بشود. منتها خب از این فرصت استفاده نمیشود. آن روضه ی آخر منبر هم چیز خیلی خوبی است، یعنی فاصله را کم میکنند بین آن گوینده و مستمع؛ چون آن جوشش عاطفی این فاصله را کم میکند، نزدیک میکند، حرف ها را دلنشین میکند. گاهی آدم ممکن است که نیم ساعت به حرف کسی گوش بدهد، اما خیلی دل نداده باشد، یعنی تسلیم نشده باشد؛ وقتی آخرش يك برخورد عاطفی پیش می آید؛ به خصوص گریه اصلاً به کلی آن فاصله را از بین میبرد، کانه همه ی آن حرف ها می نشینند در دل این؛ خیلی چیز خوبی است.



... ماها آن سابق ها، قبل از انقلاب منبر که میرفتیم، روزه کمتر میخواندیم - البته واقعه این بود که روزه درست بلد نبودیم بخوانیم، يك ذره خجالت میکشیدیم که حالا ماها مثلاً روشنفکریم و روزه آخر يك کارهایی هم لازم دارد دیگر؛ گریز و اینها - و یواش یواش داشت در جلسات ما بر می افتاد. چند نفر بودند که مسئله ی روزه را دوباره احیاء کردند؛ یکی مرحوم مطهری بود، یکی مرحوم شریعتی پدر (1) بود؛ خودش يك روزه خوان قهارى بود. مرحوم محمدتقی شریعتی سخنران خیلی خوبی بود، گرم و شیرین حرف میزد و مطالبش هم - البته این سال های آخر - کهنه شده بود، یعنی خیلی تکرار شده بود، حرف نو خیلی نداشت اما همان هایی که بود حرف های خوبی بود، حرف های سنجیده ای بود و مقید بود به روزه خواندن به خصوص در دهه ی محرم.

1379/12/28

ص: 73

- همان روزهایی که لانه ی جاسوسی را تسخیر کردند در سال پنجاه و هشت ما و خانم من و خانم ایشان (حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی) و چند نفر دیگر مگه بودیم، اخبار ساعت دوازده شب ایران را که باز کردیم خبر داد که لانه ی جاسوسی - سفارت آمریکا را - تسخیر کردند. آنجا شفتیم. البته ما زود آمدیم دیگر، معطلی نداشتیم.

خب در جریانات لانه ی جاسوسی بودیم؛ در شورای انقلاب هم مسائلش دائماً مطرح میشد. آقای مهندس بازرگان و جماعتش مرتب اشکال داشتند که این چه کاری است، آزاد کنید، فلان کنید؛ این طرف هم خب يك عده ای - امثال ماها - خوشحال بودیم.... من و آقای هاشمی و بنی صدر رفتیم قم - امام هنوز قم بودند - در همان اتاقی که می نشستند ایشان در خانه ی آقای یزدی (آیت الله محمدیزدی)؛ نمیدانم شما (آقای محمود بروجردی) یادتان می آید یا نه؛ امام نشستند بودند ما هم دو، سه نفر جلوی امام نشستند بودیم و يك نفری عنوان کرد مسئله را که آقا موضوع گروگان ها مبهم شده، نمیدانند نگه دارند اینها را یا آزادشان کنند. ایشان يك

تأمل مختصری کردند رویشان را کردند و گفتند: از آمریکا میترسید؟ من پیش دستی کردم و گفتم: نه. گفتند: اگر نمیترسید، پس نگره شان دارید.

یعنی ملاک ترس است. خوب حرفی بود، واقعاً درست بود. بحث سر اینکه حالا آن نگره داشتن چه بود، چه جوری بود، چه آثاری داشت، خوب بود، بد بود، مصلحت بود؛ آن را اصلاً کاری ندارم، وارد آن مقوله نمیخواهیم بشویم؛ خودش داستان مفصلی است. اما این منطق که اگر نمیترسید، اقدام کنید. ملاک را ترس قرار دادند.

آقای محمود بروجردی: همان تعبیر معروف ایشان که غربی ها مثل سگ هستند، از آنها فرار کنید، دنبالان می آیند؛ بنشینید زمین سنگ را بردارید به طرفشان بروید، فرار می کنند، میترسند.

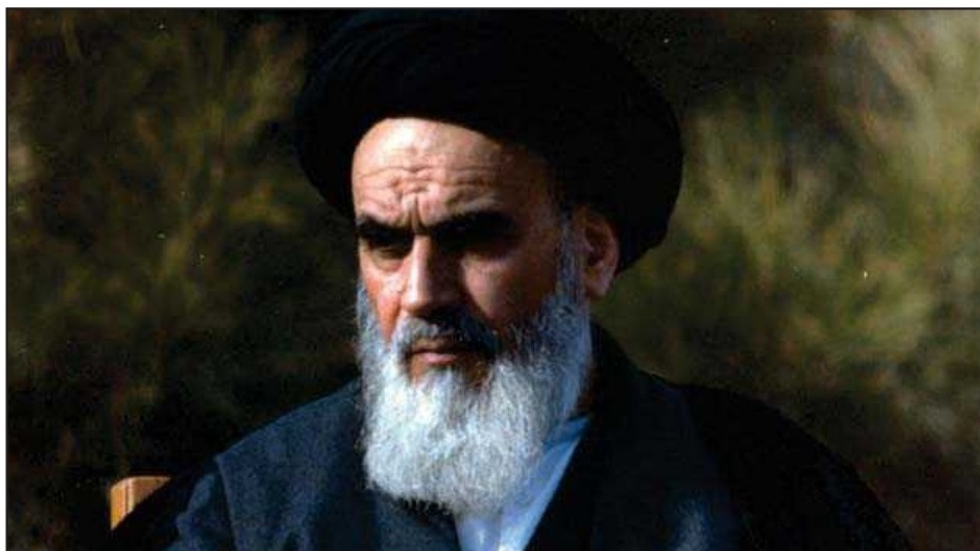
- بله، این را گفتند يك وقتی، حالا در مورد غربی ها بود یا آمریکا یادم نیست.

آقای محمود بروجردی: ظاهراً ابتدا هم در پاریس فرموده بودند، بعد اینجا هم عنوان کردند.

- بله، این را گفته بودند ایشان. خیلی هایش از آن روحتیات امام برمیخاست، چون امام خودش شجاع بود، مرد با شجاعتی بود. ترس خیلی از واقعیات را در نظر انسان اصلاً عوض میکند. وقتی انسان میترسد، قوه ی واهمه ی انسان به کار می افتد، مدام موجّه برای ترس میترشد، توجیه میکند

که آره باید ترسید، خیلی بد است، خیلی خطرناک است، خیلی قوی است. من میبینم. حالا گاهی همین عناصر خودمان هم - بعضی شان، البته همه نه - که يك ذره دلشان هم ترسیده، اینها همین طور دائماً توجیه می کنند هر چه نقطه ی ضعف دارد آمریکا؛ که نقطه ضعف ها هم بعضی برمیگردد به خودش که ضعفش است، مثلاً اختلافات درونی ای که دارند، مشکلات اقتصادی ای که دارند، ضعف تحلیلی که نسبت به خیلی از مناطق دنیا دارند، یا ضعف های تاکتیکی که دارند، مثلاً فرض کنید بعضی از سلاح هایشان یا امکاناتشان آسیب پذیر است که اینها مشکلات و ضعف های خود آمریکا است؛ چه ضعف هایی که ضعف آمریکا است منتها از ناحیه ی قوت دیگران است؛ مثلاً فرض کنید حالا همین حوادثی که در عراق دارد اتفاق می افتد (1)، اینها خب آمریکایی ها را غافلگیر کرده دیگر؛ آمریکایی ها این را فکر نمیکردند که این جور اجتماعی با این عظمت تشکیل بشود، بعد بگویند «نعم نعم للحوزه» مثلاً «نعم نعم للجمعه» «نعم نعم للفلان» و اسم يك افرادی را ببرند؛ اصلاً تصوّر این را نداشتند. بعد از چند روز هم نشد؛ به مجرد اینکه بغداد سقوط کرد، بلافاصله اولین شعارها در بصره داده شد، همین شعارها در ناصریه داده شد. بعد هم رسید به بغداد و نجف و امروز هم که کربلا غوغا بود از این حرف ها. این غافلگیر کرد آمریکایی ها را. خب این قوت اینها است، که این هم يك

ص: 76



۱۳۵۷/۱۱/۲۲
بهشت زهرا، ۸۱/۱۱/۸۱

نوع ضعف برای آمریکا محسوب میشود. آن وقت این فعالانی که بهشان اشاره کردم - فعال های سیاسی خودمان - این نقاط ضعف آمریکا را مدام کوچک می کنند در اظهارات و در تحلیل هایشان که نه، اینکه چیزی نیست و اینکه باقی ماندنی نیست و اینکه فایده ای ندارد و این [وضع] را که به هم میزنند [اما] نقاط قوتی که دارد، بزرگ می کنند؛ برای اینکه توجهی برای ترسیدن پیدا بشود. خصوصیات انسانی که اسلام آنها را تمجید کرده در امام بود؛ یکی اش این شجاعت بود.

1382/02/03

ص: 77

منافاتی ندارد

- ایشان (اشاره به یکی از دختر خانم های حاضر) ازدواج نکرده اند؟

* نه خیر، هنوز زود است.

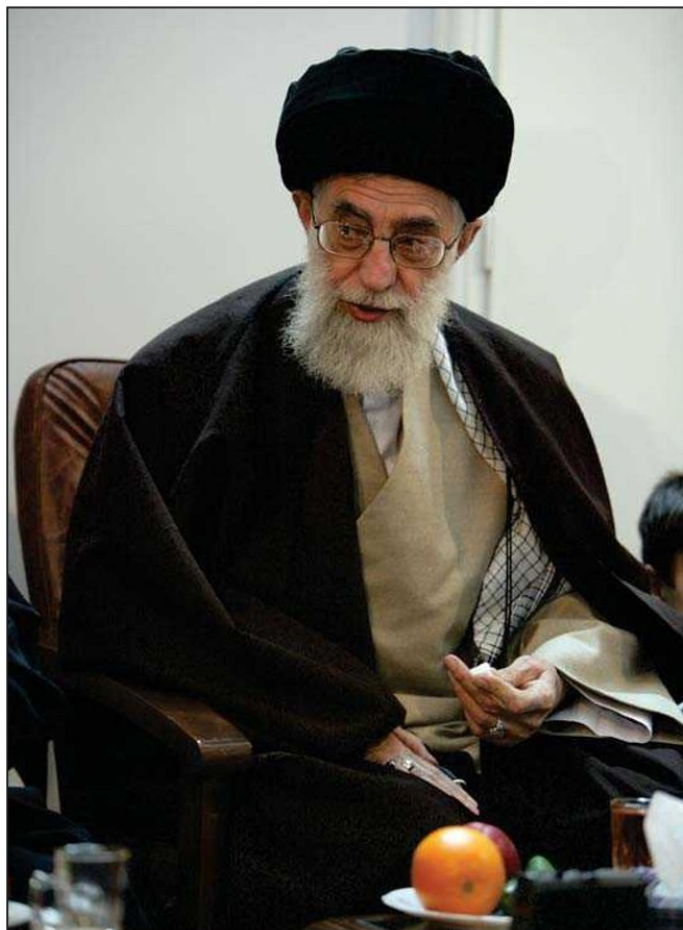
- زودشان است؟!

* هنوز دیرستان است.

- خب منافاتی ندارد. به نظر من اگر مورد خوبی پیدا کردید، هر چه زودتر این جوان ها را برسانید به خانواده، بهتر است.

1386/12/26

ص: 78



۱۳۸۱
۱۳۸۱/۱۲/۲۰
مهرگان

خانم زهرا مصطفوی: مادر، مقام معظم رهبری، آیت الله خامنه ای.

- ان شاء الله بهترید خانم؟ ان شاء الله بهترید؟

همسر مکرمه ی امام: الحمدلله.

خانم زهرا مصطفوی: ولی امروز خیلی حالشان خوب است.

- ان شاء الله که بهتر باشید. ان شاء الله که خداوند شما را برای ما نگه دارد.

خانم زهرا مصطفوی: ماشاء الله هوششان، حواسشان خیلی [خوب است].

- الحمدلله، الحمدلله. خداوند ان شاء الله که روزه روز بر عافیت شما خانواده ی مکرم بیفزاید و برکاتش را بر شما بالاتر بکند. و این خانم را هم نگه دارد. یادگار عزیز امام هستند برای ما.

خانم زهرا مصطفوی: ان شاء الله. یقیناً دعاهاى شما بوده. به خصوص امروز اصلاً يك چیز معجزه ای است واقعاً برای ایشان که هم آن دستگاه را برداشتند برای تنفس هم چشمشان را باز می کنند، صحبت می کنند. اصلاً يك تحوّل عجیبی برایشان پیش آمده.

- الحمدلله. این از برکات این ایام هم هست.

آقای سید یاسر خمینی (1): امروز اعتراض هم داشتند. گفتند اینجا حکم حبس را دارد!

ص: 80



- خیلی هم مانده اند اینجا. خیلی سخت است، در این حالت تحمل کردن سخت است. خب ایشان خانم خیلی پرتحملی هستند. همه ی گذشته ی ایشان هم همین را نشان میدهد. ان شاءالله که بهتر باشید. ان شاءالله که خداوند درجات امام را متعالی کند. ما که هرگز از یاد این بزرگوار فارغ نمیشویم.

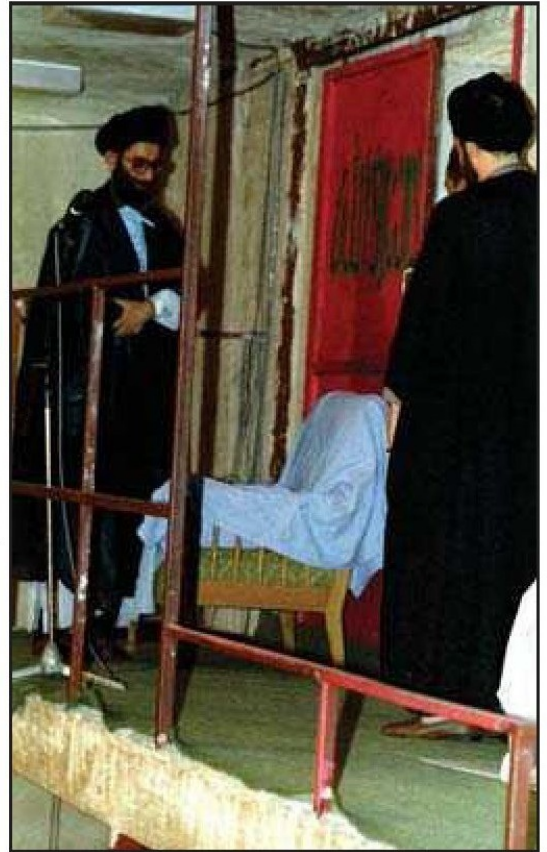
... من همیشه میگفتم که واقعاً یکی از نعمت های خدای متعال به امام، وجود این خانم بود که این جور بااستقامت و قرص و محکم مشکلات زندگی امام را تحمل بکند؛ در همه ی دوران ها؛ دوران طلبگی يك جور، دوران مبارزه يك جور دیگر، بعد از پیروزی يك جور دیگر.

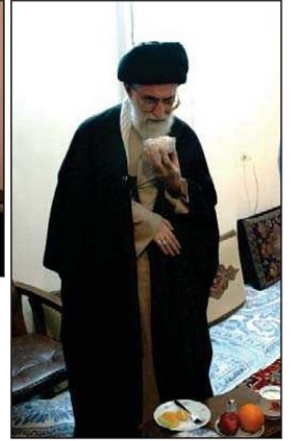
... خداوند ان شاءالله شماها را محفوظ بدارد، که ایشان را تنها نمی گذارید.

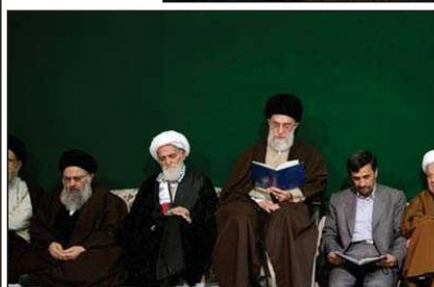
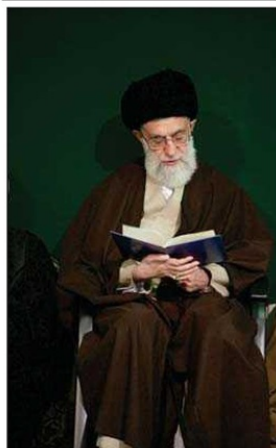
1387/11/12

ص: 81









بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز پیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR39012002000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

